



گذر و نظری سبک‌شناختی در نوشته‌های بابا افضل کاشانی

سید محمد راستگو*
سید محمدفرید راستگوفر**

چکیده:

بابا افضل از حکیمان، نویسندگان و شاعران بزرگ نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم است. روزگاری که از یک‌سو بیشتر دانشمندان نوشته‌های خویش را به عربی می‌نوشتند و از دیگر سو، نثر فارسی به تکلف و تصنع بسیار دچار شده بود. در چنین روزگاری، بابا افضل تقریباً همهٔ آثار خویش را به زبان فارسی شیوا و رسایی نوشت که نه سره‌گرا بود و نه عربی‌گرا و نه مصنوع و متکلف، و از این راه به زبان فارسی خدمت بزرگی کرد. بسامد واژگان فارسی، ترکیب‌سازی‌های زیبا و شیوا، معادل‌سازی برای اصلاحات علمی و فلسفی، ترکیب‌های عطفی و توضیحی، جمله‌بندی‌های کوتاه، آوردن بخش‌های فرعی جمله مانند مفعول، متمم، قید و... بیشتر پس از فعل، واژگان و ترکیبات کم‌کاربرد، واژگان فریبده و کاربرد واژگان و ترکیبات در معانی جز معانی امروزی، برخی از ویژگی‌های سبکی زبان او هستند که در این مقاله با آوردن نمونه‌هایی بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها:

بابا افضل، نثر فارسی، واژگان فریبده، ترکیب‌سازی.

* دانشیار دانشگاه کاشان / rastgoo14@yahoo.com
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران / faridrastgoo@yahoo.com

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شمارهٔ هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

درآمد

زبان پارسی دری، آغاز و پیشینه چندان روشنی ندارد. به‌ویژه از سرنوشت این زبان در یکی دو سده پس از اسلام آگاهی درستی در دست نیست. با آمدن اسلام و فروپاشی ساسانیان، همه چیز ایرانیان و از آن میان فرهنگ و زبان آنان دست‌خوش دگرگونی‌ها شد و با گسترش روزافزونی که زبان عربی در میان ایرانیان و به‌ویژه فرهنگیان و درس‌خواندگان‌شان پیش گرفت، زبان و فرهنگ فارسی چندی از تک و تا افتاد و نتوانست در برابر زبان عربی که دیانت و سیاست را پشتوانه داشت، چندان نمودی داشته باشد؛ و از همین‌روست که آن روزگاران را «دو قرن سکوت» نامیده‌اند.

بیرون آمدن زبان فارسی از این خاموشی‌ها و فراموشی‌ها بیش از هر چیز پی‌آمد پاره‌ای از رویدادهای سیاسی-اجتماعی ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه‌ای بود که برپایی حکومت‌های مستقل‌گونه صفاریان و به‌ویژه سامانیان را در بخش‌هایی از ایران آن روز به دنبال داشت؛ و پیداست که حکومت مستقل زبان مستقل نیز می‌خواهد.

از همان روزگاران بود که زبان فارسی جانی تازه و دوباره یافت و آرام‌آرام رو به رواج و روایی نهاد، به گونه‌ای که در روزگار سامانیان دیگر زبانی زنده، پویا و توانا شده بود و شاعران و نویسندگان چیره‌زبان و زبردستی پدید آورده بود که بدین زبان می‌سرودند و می‌نوشتند.

سروده‌ها و نوشته‌هایی که از آن روزگاران به دست رسیده‌اند- روزگارانی که زبان فارسی هنوز سیرت و سرشت مادری و اصلی خویش را از دست نداده بود- از سادگی و بی‌پیرایگی و نزدیکی به زبان گفتاری هر روزینه نشان‌ها دارند، چنان‌که از تصنع و تکلف‌های فضل‌فروشانه و آمیختگی به واژگان عربی کمتر نشانی دارند، اما از آنجا که زبان و فرهنگ عربی در میان فرهنگیان و درس‌خواندگان تا چندین سده سپس‌تر، هم‌چنان گسترشی روزافزون داشت، و نویسندگان و شاعران پارسی نیز با آن زبان- که فرایند کمال را نیز پس پشت

نهاده بود. سر و کاری نزدیک داشتند، ناگزیر خواسته و ناخواسته و دانسته و ندانسته از آن زبان و شیوه‌ها و شگردهای بیانی و بلاغی آن اثرها پذیرفتند و همین‌ها زمینه شد تا زبان فارسی کم‌کم با این زبان نزدیک و نزدیک‌تر گردد و روزاروز از آن بیشتر اثر پذیرد و به‌ویژه در نوشته‌های پاره‌ای از نویسندگان هرچه بیشتر رنگ و روی عربی بگیرد و از سیرت و سرشت مادری خویش دور ماند و سرانجام در بخش‌هایی از نوشته‌های کسانی چون وصاف الحضرة و میرزا مهدی استرآبادی کار به جایی رسد که گاه نزدیک به همه واژگان عربی باشد و از فارسی بودن نوشته جز ساختار و قالب چیزی بر جای نماند. از سوی دیگر، پیوند بسیاری از نویسندگان با دربارها و تجملات و تشریفات درباری کم‌کم زمینه شد تا نثر و نوشته‌شان نیز به تجملات و تشریفات گرایش یابد و تکلف‌گرایی، تصنع‌نویسی و صنعت‌فروشی— که روی دیگر فضل‌فروشی و خودنمایی است— رو به رواج و روایی نهد و روز به روز گسترده‌تر و پیچیده‌تر گردد و سرانجام نوشته‌ها و کتاب‌هایی را از پی آورد سراپا تصنع و تکلف و تجمل، و یک‌پارچه گیر و گره و چاه و چاله، و به سخن درست‌تر، نمایشگاهی از صنعت‌فروشی، خودفروشی، معماپردازی، عقده‌گشایی و حتی جنون و دیوانگی که الجنون فنون.

با پیش چشم داشتن چنین اوضاع و احوال و چنین روند و فرایندی است که هرچه بیشتر ارج و ارزش کار و کوشش نویسندگانی آشکار می‌شود که از یک‌سو می‌کوشیدند تا در روزگارانی که بیشتر نویسندگان و دانشمندان نوشته‌های خویش را به عربی می‌نوشتند، به فارسی بنویسند؛ و از دیگر سو می‌کوشیدند تا فارسی را فارسی بنویسند و با فضل‌فروشی و صنعت‌گرایی آن را از سیرت و سرشت مادری خویش دور نسازند و دست‌خوش آسیب و آفت‌های یادشده نگردانند. یکی از برجستگان این گونه نویسندگان، بابا افضل کاشانی است که این پژوهش بر آن است تا با نگاهی سبک‌شناختی، نوشته‌های او را بررسی و برخی از ارزش‌ها و ویژگی‌های زبانی و سبکی آن‌ها را باز نماید.

بابا افضل از حکیمان و شاعران برجسته و بزرگ سده ششم و آغازهای سده هفتم است که خوش‌بختانه چند کتاب و رساله حکمی فلسفی به زبان فارسی از او بر جای مانده است. بیشتر نوشته‌های او در کتابی کلان با نام *مصنّفات بابا افضل* با کوشش ستودنی استادان بزرگوار مجتبی مینوی و یحیی مهدوی آراسته و ویراسته در دسترس دوستداران نهاده شده است. از همین نوشته‌ها که آینه پاره‌ای از فضل و فضیلت‌های بابا افضل‌اند، آشکارا بر می‌آید که بابا حکیمی است که افزون بر توانایی شگرف در حکمت ارسطویی با حکمت افلاطونی، نیز با آموزه‌ها و آزمون‌های عرفانی آشنایی بسیار و به‌سزایی داشته است. و بر پایه همین چندسویگی است که می‌سزد خود او را حکیمی عارف بدانیم و فلسفه او را فلسفه‌ای عرفانی بشماریم.

هرچند دو سده پیش از بابا افضل، بزرگان و برجستگانی چون ابن سینا و ابوریحان راه فارسی‌نویسی را گشوده بودند و برخی از نوشته‌های فلسفی و علمی خویش را به فارسی نوشته بودند، هم‌چنان بیشتر عالمان و حکیمان که با درس‌خواندگان سر و کار داشتند بیشتر نوشته‌های خویش را به زبان عربی می‌نوشتند و فارسی‌نویسی بیشتر کار صوفیان و قصه‌پردازان بود که بیشتر با مردم کم‌سواد و درس‌ناخوانده بازار و برزن سر و کار داشتند. کم بودند حکیمان و عالمانی چون بابا افضل که فارسی را پاس دارند و فلسفه و حکمت و منطق را به فارسی بنویسند. گفتنی است گروه دیگری که در آن روزگاران پارسی را پاس می‌داشتند و کتاب‌ها و نوشته‌های خویش را به فارسی می‌نوشتند، اسماعیلیان بودند. گویا از این روی که رهایی ایران از چنگ عربان و روی کار آوردن حکومتی ایرانی در ایرانی مستقل یکی از بنیادهای باور سیاسی آنان بود، و پیداست که رهایی و استقلال سیاسی با استقلال زبانی چه مایه در پیوند است. بر این پایه، اسماعیلی بودن بابا افضل که برخی پژوهشگران گمان زده‌اند (مصنّفات، ص 22) نیرو می‌گیرد.

باری بابا افضل نوشته‌های خویش را به پارسی روشن و رسایی نوشت، آن هم در روزگاری که فارسی‌نویسی از سیرت و سرشت نخستین و مادری خویش

گذر و نظری
سپک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

بسیار دور افتاده بود و نوشته‌های فنی سرشار از تکلف و تصنع و عربزده، روزبازاری یافته بود. آری در همین روزگاران بود که کتاب‌هایی چون *مرزبان‌نامه*، *سندبادنامه*، *روضه العقول*، *راحة الارواح* و... نوشته شد؛ کتاب‌هایی که از نمونه‌های برجسته دشوارنویسی و بیمارنویسی است. در چنین روز و روزگاری، بابا کتاب‌های خویش را به فارسی نوشت آن هم به فارسی چنان روشن و رسا که هنوز نیز خواننده اهل و آشنا در درک و دریافت آن‌ها کمتر به دشواری می‌افتد. او برخلاف بسیاری از نویسندگان هم‌روزگار خویش از افراط و تفریط‌ها و تکلف و تصنع‌هایی که زبان را بیمار و آفت‌زده می‌کند و از رسایی و روشنی می‌اندازد، پرهیز کرد. او هرچند فارسی‌نویس است، سره‌نویس نیست و از واژه‌های عربی به خوبی و به‌جا و فراوان بهره گرفته است؛ از دیگر سو، عربزده نیست تا فضل‌فروشانه نوشته‌های خویش را از انبوه واژه‌های عربی به‌ویژه واژه‌های کم‌کاربرد و ناآشنا بینبارد و از رسایی و روشنی بیندازد؛ از سوم سو، صنعت‌گرا نیز نیست تا صنعت‌فروشی کند و خواننده‌های خویش را به چاه و چاله‌های تصنع و تکلف دراندازد و نوشته‌های خویش را دشوار و دیرباب سازد.

پیشینه پژوهش

در باره ویژگی‌های سبکی نوشته‌های بابا افضل، پیش‌تر ملک‌الشعراى بهار در *سبک‌شناسی (163/3)*، سعید نفیسی در *مقدمه رباعیات بابا (ص 15)*، محمد معین در مقاله «لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن‌ها در ادبیات» (مجموعه مقالات، 529/2) کوتاه و گذرا سخن گفته‌اند. اما از آنجا که هنوز در این باره کاری گسترده و همه‌سویه انجام نشده است، این نوشته کوشیده است تا با نگاهی سبک‌شناختی نوشته‌های بابا را بررسد و برخی ویژگی‌های برجسته آن‌ها را باز نماید. گفتنی است که گستردگی کار ما را ناگزیر ساخت که گزیده‌کاری کنیم و به ویژگی‌هایی که برجستگی بیشتری دارند، بسنده کنیم.

اینک برخی از ویژگی‌های زبانی نوشته‌های بابا افضل در سه سطح صرفی، نحوی و بلاغی. سطح فکری نوشته‌های او را اینک و انواده‌ایم تا سخن بیشتر به درازا نکشد:

الف: سطح صرفی = واژگانی

کاربردهای ویژه = کهن‌کاربردها

زبان، پدیده و نهادی اجتماعی است و مانند دیگر پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی در گذر زمان و گستره مکان در لفظ، معنی و ساختار دگرگونی‌هایی می‌پذیرد. (ر.ک: واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، ص 9) با پیش چشم داشتن این نکته، هیچ جای شگفتی نخواهد بود که در نوشته‌های بابا افضل، واژگان، ترکیب‌ها، ساختارها و کاربردهایی ببینیم که برای امروزیان ناشناخته یا کم‌شناخته باشند و در زبان امروز در لفظ یا معنی دگرگون به کار روند یا کاربرد نداشته باشند. این‌گونه کاربردها از ویژگی‌های در زمانی و تاریخی زبان‌اند که روزگاران شناخته و رایج بوده‌اند و سپس‌ها در لفظ یا معنی دگرگونی پذیرفته‌اند یا از میان رفته‌اند و از همین روی می‌توان آن‌ها را کهن‌کاربرد نامید. و از آنجا که این کهن‌کاربردها در گذشته‌ها نیز به دلایلی که باید در جای خود بررسی شود، روایی چندانی نداشته‌اند و از همین روی دگرگونی پذیرفته‌اند، می‌توان آن‌ها را کاربردهای ویژه یا کم‌کاربردها نیز نامید.

کهن‌کاربردها در نوشته‌های بابا گاه واژگانی هستند که در گذر زمان از گردونه زبان بیرون رفته‌اند و امروزه دیگر کاربرد ندارند، مانند واژه «گش» به معنی خلط صفرا و سودا (14/116) و گاه واژگانی چندکاربردی هستند که برخی از کاربردها و معانی آن‌ها دگرگون گشته‌است مانند «با» در معنی «به» (12/683) و گاه فعل‌ها یا مشتقات فعلی بسیطی هستند که امروزه فعل مرکب جای آن‌ها را گرفته‌است مانند «فرمودن» و «فرمایند» (15/379) که امروزه «فرمان دادن» و «فرمانده» جای آن‌ها نشسته‌است و گاه فعل یا مشتقات فعلی مرکبی هستند که بیشتر به گونه ساده و بسیط به کار می‌روند مانند «ترسیده نشود» به جای «ترسد» (5/371) و

گذر و نظری
سبک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

گاه مشتقاتی هستند که به قیاس از ریشه‌ای ساخته شده‌اند، اما شکل سماعی و رایجی ندارند، مانند «خندنده» (7/355) از ریشه خندیدن و برابر «خندان»؛ و گاه فعل‌های مرکبی هستند که امروزه با هم‌کردی دیگر به کار می‌روند، مانند «دروغ زدن» (3/128) که امروزه «دروغ گفتن» جای آن را گرفته است و گاه واژگان یا ترکیب‌هایی هستند که ساختی دیگرگون پذیرفته‌اند مانند «زودا» و «ستبرا» که به «ستبری» و «به زودی» دگرگون شده‌اند و گاه گونه‌های گویشی یک واژه‌اند، مانند «بزان» به جای «وزان» و گاه...

باری نمونه‌ای چشم‌گیر و پربسامد از این گونه کم‌کاربردها در نوشته‌های بابا، عبارت گونه‌ای فعلی است فراهم آمده از «به هم» + هم‌کردی از ریشه «آمدن» (به هم آمدن = مرکب شدن و گردآمدن) یا «آوردن» (به هم آوردن = ترکیب کردن و گردآوردن) در کاربردهایی چون: «وجود را اجزا نیست که از آن به هم آید = مرکب شود» (7/57)؛ «معنی مفرد تواند که از معانی بسیار به هم آید = مرکب شود» (10/587)؛ «واحد گویند و بدان مبدأ کثرت خواهند که عدد از او به هم آید = ساخته و فراهم شود» (6/212)؛ «... به یک نفخ ارکان را به هم آرند (= گردآورند) تا آمیزش پدید آید و جمع شوند» (17/314)؛ «چون نطفه که جسمی است به هم آورده (= مرکب شده) از اجسام مفرد» (17/303)؛ «گفتن به هم آوردن (= ترکیب) حروف بود بر شکلی خاص که رهبری کند سوی معنی» (19/504؛ نیز 13/260)

نمونه چشم‌گیر دیگر، واژه «گرفتن» است به تنهایی یا همراه با «بر»، «سر» و «در» همه به معنی آغاز کردن در کاربردهایی چون: «این نامه مختصر را نوشتن گرفتم = آغاز به نوشتن کردم یا قصد نوشتن کردم» (4/85)؛ «سخن به پایان آمد و من باز سر می‌گیرم = از سر می‌گیرم = از نو آغاز می‌کنم» (12/123)؛ «به بیست و چهار ساعت بدان نقطه باز رسد که از وی برگرفت = آغاز کرد» (19/159)؛ «جنبش مقدر متناهی که از مبدئی برگیرد (= آغاز کند) و به نهایی انجامد» (11/88)؛ «از آن روی آغاز خوانند که ادراک نخست از آن درگیرد = آغاز شود»

(5/286)؛ «اگر کسی خواهد به مثل که به نهایت شمار رسد و از یک درگیرد (=) آغاز کند) و شمرد... (6/288)

نمونه دیگر «سر آمدن» و «رسیدن» است هر دو به معنی پایان پذیرفتن در کاربردهایی چون: «حقایق بسیط جنسی و نوعی به جنس اعلی و موجود مطلق سرآیند= منتهی شوند و انجام پذیرند» (7/38)؛ «کلی کلیات باشد مبدأ همه کلی‌های دیگر... و مراتب وجودی به وی سرآیند= منتهی شوند و پایان پذیرند» (16/50)؛ «در طرف خصوص همچنین دانسته‌ها برسند و سرآیند (= منتهی شوند) به دانسته خاص‌تر» (7/210)؛ «و باشد که اتحاد به نهایت بود چون دو خط که به یک نقطه سرآیند= منتهی شوند» (1/213)؛ «و مجلس تواند آراست از مائده آن جهانی که سر نیاید= پایان نپذیرد» (19/316)؛ «و چون سخن این طایفه برسید= پایان یافت» (12/120)؛ «از آن روی انجام خوانند که بدان برسد= پایان پذیرد». (6/286)

از دیگر نمونه‌های چنین کاربردی، فعل‌هایی هستند یا مشتقاتی از فعل مانند صفت فاعلی که بابا آن‌ها را به گونه ساده به کار برده و امروزه بیشتر به گونه مرکب به کار می‌روند:

فعل / مصدر مانند: آموزانیدن= آموزش دادن (7/503)، آموزد= آموخته شود و انس گیرد (7/109)، اندازد= اندازه‌گیری کند (19/278)، بیالای= پالایش و صاف کن (11/724)، آراید= آرایش دهد (7/719)، بزاید= زاده شود (13/335)، بنماید= نمودار شود (12/724)، پختیدن= پختن (17/184)، پرهیزد= پرهیز کند (21/117)، پرهیزیم، پرهیزی (5/116)، بکاهاند= کم کند و کاهش دهد (7/13)، خورد= درخور بود (11/55)، شایم= شایسته‌ام (17/298)، طرازد= آراسته سازد (16/719)، گزیردش= گزیر و چاره داشته باشد (4/371)، نگماند= نپندارد و گمان نکند (2/437)، فزاییدن (6/409)، گشود= گشوده شد (3/118)، منکوه= نکوهش مکن. (8/335)

و صفت فاعلی و مفعولی مانند: آرامنده= آرام گرفته، ثابت (8/492)، آرمنده= آرام گرفته، ثابت (2/498)، آموزاننده= آموزش دهنده (10/125)، اندیشنده=

متفکر (10/381)، بشولیده = آشفته (6/300)، پرسنده = پرسش کننده (1/511)،
جنباننده و جنبیده = محرک و متحرک (2/622)، زایاننده = به وجود آورنده
(11/412)، شناسا (5/339)، طرازنده (16/718)، فرماینده = فرمان دهنده
(15/379)، ماننده = شبیه. (11/412)

گاه نیز آنچه را امروزه به گونه ساده به کار می بریم، بابا به گونه مرکب به کار
برده، برای نمونه «ترسیده شدن» به جای ترسیدن (2/499) یا «ترسیده نشود» به
جای «ترسد» (5/371)؛ یا «ساخته کند» به جای «بسازد». (6/378)
اینک برخی دیگر از این گونه واژگان و ترکیبها را می آوریم و ساختارهای
این چینی را به بخش نحوی وا می گذاریم:

- واژگان کم کاربرد

الهیان = عارفان (16/633)، انجامش = پایان (15/108)، اندیشه کاری = اندیشیدن
(1/633)، اندیشه گر = اندیشنده (18/632)، بزه = گناه (10/317)، بخاصه =
مخصوصاً (13/260)، بساوان = مجاور (1/463)، بوشن = وجود، هستی (14/306) و
(4/477)، پاگاه = پای گاه، جا و مکان (11/109)، پختیدن = پختن (17/184)،
پخشیده = کوفته و له شده، (14/374) تفهی = بی مزگی (9/199)، تکاب = جریان
(10/694)، تنومند = دارای تن (15/633)، تنیده (10/199)، چند = بخشی از
(7/207)، چنینها (1/499)، خستو = معترف، معتقد (19/129)، درآینده و
بازگردنده = رغبت کننده و روگرداننده (15/366)، درازا = درازی (12/497)، درزی =
خیاط (12/364)، درنگیان = مقیمان (13/8)، دروغنمای = دروغین (6/687)،
درونیان و برونیان (12/714)، دوسد = چسبد، پیوندد (4/410 و 18)، دوسنده =
چسبنده، پیوندگیرنده (5/410)، رادی = بخشندگی (20/498)، راستخیز = رستخیز
(18/236)، ردادی = جانداختن استخوانهای در رفته (14/250)، رش = تراوش
(10/694)، رنجاننده / رنجاندگی (21/222)، رنجگی = بیماری (18/719)،
روشنان = خردمندان (16/633)، زفتی = بخیلی (20/498)، زودا = به زودی
(10/150)، ستبرا = ستبری (12/497)، سدیگر = سوم (1/313)، سرو = شاخ

(14/550)، سگالندگی / سگالنده = اندیشه / اندیشنده (1/633)، سمرگویان =
 قصاصان (9/366)، فرماینده = فرمانده (15/379)، گریوه = برزخ، گردنه (5/300) و
 (5/312)، گش = خلط صفرا و سودا (14/116)، مترکب = مرکب (5/193)، مژدگان =
 مژدگانی و بشارت (13/316)، مجبری = شکسته‌بندی (14/250)، میانین = وسطی
 (3/9 و 5)، میراندن = مرده ساختن (4/117)، ناداشت = مفلس، فقیر. (12/715)

- ترکیب‌های کم‌کاربرد

آرزوت خاست / آرزو خاست تو را = آرزو کردی (8/371 و 14)، آهنگ جستن =
 قصد کردن (7/379)، استخوان خرما = هسته خرما (15/287)، ایراچه = زیراکه
 (1/463)، اینچه = اینکه (12/118 و 3/116)، بازدید = پدید (11/716)، باز زدن = باز
 داشتن و ترساندن (4/371)، باشد که = ممکن است (12/57)، بر این اندازه = بدین
 گونه (2/325)، بر یک سو باش = کناره گیر (3/350)، بس کردن = بسنده کردن،
 قناعت کردن (7/114)، بسنده داشتن = پسندیدن: «به خود بسنده دارید» = برای خود
 می‌پسندید (18/114)، به پایان کشید = به پایان رسید (14/113)، به چیزی
 ایستادگی نمودن = بدان پرداختند، بدان قیام نمودن (14/19)، به دست کن = به
 دست آور (10/383)، به سنگ درنیاید = وزن و وقار نداشته باشد (17/694)، به
 یک معنی رانده‌ایم = به یک معنی به کار برده‌ایم (11/65)، پاداش کردن = پاداش
 دادن (8/131)، پاسخ آراستن = پاسخ گفتن (16/3)، پاسخ گزاردن = پاسخ دادن
 (19/510)، پس پشت کردن (13/38)، پشت پا زدن = رها کردن، کنار نهادن
 (7/686)، پیش باز شدن (7/39)، پیشی کردن = پیش افتادن، پیشی گرفتن (16/4) و
 (3/119)، پی... داری = پی گرفتن و دنبال کردن (1/723)، تا بوک = تا بلکه
 (5/686)، چاشنی برداری = بهره‌گیری (9/711)، چشمه ترازو = سنگین تر بودن یک
 کفه بر دیگری (16/505)، دراز درکشیدن = طول دادن (5/691)، در گردیدن =
 انقلاب (6/165)، دلیل کردن = دلالت کردن (5/506)، راستاراست = درست، دقیقاً
 (5/159)، راه‌کرای = کرایه و خرج راه (9/716)، رنج بر گرفتن = تحمل دشواری و

زحمت (19/113)، ریخته دارد = بریزد (8/360)، سبب غایتی = علت غایی (19/79)، غذا کردن = تغذیه (12/411)، فرار رسیدن به = فراگرفتن (5/586)، فراگیری = بر داری، بگیری، (1/162)، فرهنگ دادن = فرهیختن و پاک ساختن (15/120)، فزایش گیرد = افزون شود (11/710)، لا بل = نه بلکه (6/724)، نخست‌ترین = نخستین (10/159)، هر برخی = هر بخشی (10/295)، هر چون که خواهد = هر گونه که خواهد (19/275)، هم‌پشت شدن (16/690)، هم‌چند = برابر (15/57)، هم‌چندان = آن اندازه (1/151 و 1/142)، هم‌گونه = همانند (17/306)، یازان شدن = رفتن، مایل شدن (16/686)، یک از پس دیگر = از پس یک دیگر (20/156 و 9/727)، یک به دیگر = به یک دیگر. (16/272)

واژه‌های فریبکار

مقصود از واژه‌های فریبکار - که ساخته استاد احمد سمیعی است - («واژه‌های فریبکار»، ص 131) واژه‌هایی است که در گذر زمان معنی آن‌ها دگرگون شده بی‌آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آن‌ها دگرگون گردد. به سخن دیگر، واژه‌هایی که در گذشته به معنی یا معانی ویژه‌ای به کار می‌رفته‌اند و امروزه در معنی یا معانی دیگری به کار می‌روند و جافتاده‌اند. و از آنجا که امروزیان با معانی امروزین چنین واژگانی خو گرفته‌اند، چون آن‌ها را در نوشته‌ها و سروده‌های پیشینیان - که معنی دیگری دارند - ببینند و بخوانند، ناخواسته و ناخودآگاه معنی امروزیشان را به یاد می‌آورند و همین رهنز آنان می‌گردد و زمینه می‌شود که چه بسا از درک و دریافت مقصود گوینده و نویسنده دور مانند یا به بیراهه روند.

چنین واژگانی در نوشته‌های بابا افضل نیز مانند دیگر نوشته‌های پیشینیان نمونه‌های فراوان دارد که گاه برخی از آن‌ها که در گذشته نیز چندان کاربرد نداشته‌اند، بسیار فریبنده‌اند و کاربردهایی ویژه و تأمل‌برانگیزند. برای نمونه، واژه «نداختن» که امروزه در معنی «فکندن» جا افتاده، در زبان بابا افضل بارها در

معنایی نزدیک به اندازه‌گیری، سنجش، نقشه، طرح، تدبیر، تقدیر و در یک کلمه «مهندسی» و کارهایی که یک مهندس می‌کند، به کار رفته است. واژه‌های «سختن»، «ساختن» و «تقدیر» را نیز به همین معانی به کار برده است، چنان‌که در این نمونه‌ها:

- «بدان که زمان اندازه‌ای بود که جنبش و گردش به وی ساخته و انداخته‌اند». (17/288) «سخته و انداخته‌اند» یعنی سنجیده‌اند و اندازه‌گیری کرده‌اند.

- «[جسم] گوهری است بر سه اندازه ساخته و انداخته: درازی و پهنی و ستبری». (11/11) «ساخته» یعنی نظم و سامان یافته و «انداخته» یعنی طراحی و تنظیم گشته.

- «کارشان [کار قوت‌هایی که فرود خردند] به حکم این قوت [= خرد] بود و به اندازه‌ای که او نهد». (16/35) «اندازه» یعنی طرح و نقشه و تدبیر و تقدیر.
- «نفس دراک... کارهای انداخته خود را به حواس پنج اندر پیدا کند». (19/275) «کارهای انداخته» یعنی نقشه‌ها و کارهای سنجیده و طراحی شده.
- «نفس دراک تألیف گفتار و کتابت را که از حواس پنج در ظاهر پدید آرد، به ترازوی فکر و حفظ سنجد و اندازد». (18/278) «اندازد» یعنی اندازه‌گیری، طراحی، تنظیم و مهندسی کند.

- «حواس پنج در کار مجبور باشند و اگرچه کار کنند لکن اندازه کار را ندانند که چند و چون باید کرد». (19/278) «اندازه کار» چنان‌که پس از آن آمده یعنی چند و چون کار.

- «استوارترین کارکنان آن است که در کار نشود الا پس از اندیشه و انداخت». (16/120) «انداخت» یعنی سنجش، حساب و کتاب، و طرح و نقشه.

- «خدای- عزّ و جلّ- چنان‌که کار به فلک و ارکان کند، تقدیر و انداخت کار به انفس چهار کند که باطن جهانند». (10/279) «تقدیر و انداخت» یعنی طرح و نقشه و مهندسی.

نمونه دیگر، واژه «بخشیدن» است که امروزه در معنی داد و دهش و عطا، و چشم‌پوشی و گذشت کاربردی جاافتاده دارد و بابا بارها آن را در معنی بخش کردن و قسمت نمودن به کار برده است، چنان‌که در این نمونه‌ها:

- «این نامه را به سه گفتار بخشیدیم». (15/55) «بخشیدیم» یعنی بخش کردیم.

- «موجود [را] از بسیار گونه بخشیده‌اند». (13/489) «بخشیده‌اند» یعنی بخش کرده‌اند. در این عبارت «از بسیار گونه» نیز فریبنده است و به معنی «از جهات و دیدگاه‌های گوناگون» به کار رفته.

- «مرکب و کثیر [را] هم بر این نسق باید بخشید». (19/593) «باید بخشید» یعنی باید بخش کرد.

- «درازا را از یک روی توان بخشید و پهنا را از دو روی و ستبر را از سه روی». (12/497) «توان بخشید» یعنی می‌توان بخش کرد.

نمونه دیگر، واژه «نگاشتن» است که امروزه معنی نوشتن و نقش کردن دارد و بابا افضل بارها آن را در معنی تجسیم، به صورت جسم درآوردن و به چیزی پیکر بخشیدن به کار برده است. چنان‌که در این نمونه‌ها:

- «و فاعل اول گفتیم که نفس است و منفعل اول جسم است، و فعل اول نگاشتن مایه است به صورت جسم». (12/77) «نگاشتن مایه به صورت جسم» یعنی ماده را به صورت جسم درآوردن و بدان پیکر جسمانی بخشیدن.

- «فاعل از برای غایت مایه را به صورت بنگارد». (8/74) یعنی مایه را با صورت ترکیب کند و به این شیوه آن را پیکر بخشد و به گونه جسم درآورد.

- «تو را سه چیز است: تنی که از چند جسم مختلف طرازیده و نگاشته شده...». (7/604) «طرازیده و نگاشته شده» یعنی ساخت و سامان و صورت پذیرفته است.

- «نفس اعلیٰ... در برآوردن نبات عاجز است و مکان‌الاماکن از نگاریدن حیوان عاجز». (7/282) «نگاریدن» یعنی به صورت جسم درآوردن.

- «نگاشته شدن را به صورت شریف‌تر، کون خوانند و به صورت خسیس‌تر، فساد». (1/174) «نگاشته شدن» یعنی پیکر پذیرفتن و ساخت و صورت یافتن. نمونه دیگر، واژه‌های «افروختن» و «فروزنده» است در عبارت: «پندگرفتن و پرهیزگاری افروختن نفوس است از زنگار، و آینه زنگارگرفته اگرچند زنگار عارضی است وی را، لکن اگر زنگاری زوال‌پذیر دارد به زودی، فروزنده را آسان بود افروختن آن و اگر زنگاری بود که ثابت گشته بود... جلای آن میسر نگرده» (15/357) که بابا آن‌ها را به معنی صیقل و مصقل به کار برده است. یعنی افروختن را از ریشه «فروخ» که همان فروغ و فروز است گرفته و معنی فروغ و فروز دادن (= صیقل = جلا دادن) و روشن و تابناک ساختن از آن خواسته است و از همین ریشه صفت فاعلی «فروزنده» به معنی فروغ‌دهنده (= مصقل = جلادهنده) را به کار برده است.

نمونه دیگر، واژه «دیگر» است که بابا یک بار پس از دیباجه مدارج الکمال که نخستین رساله از مصنّفات است، آن را به جای «اما بعد» که بیشتر پیشینیان پس از دیباجه می‌آورده‌اند، به کار برده است: «دیگر (= اما بعد)، سبب این نامه آن بود که...». (13/3)

نمونه دیگر، واژه «در» است در معنی باب، بخش و فصل کتاب: «گفتار نخستین... و آن ده در سخن است: در اول اندر آنکه...» (1/56)، که افزودن آن به «سخن» نیز کاربردی ویژه و ناآشناست.

گفتنی است که فریبندگی و راهزنی، گاه نه از خود واژه که از فضای کاربردی واژه و هم‌نشینی آن با واژه‌های پس و پیش زاده می‌شود. برای نمونه دو واژه «و، الا» (= و جز) در عبارت زیر به گونه‌ای به کار رفته‌اند که چه بسا «والا» (= وگرنه) خوانده می‌شوند و خواننده را ره می‌زنند: «حیات جسمانی، باشد که به تبعیت و تقلید بود، چنان‌که موی‌ها و سر ناخن‌ها که جنبش به خواست در آن نباشد و الا به تقلید اعضای دیگر نتواند جنبید». (18/317)

اینک فهرست‌گونه‌ای از واژگان فریبنده در نوشته‌های بابا:

آراسته = آماده و مستعد (3/98)، آرایش = نظم و سامان (13/378)، آرزو =
 قصد (5/477)، آلودگی = آمیختگی (3/196)، آهستگی = حزم و احتیاط
 (17/120)، ارزانی = شایسته و لایق (13/68)، استواری = یقین (14/113 و 16)،
 ایستاده = موجود (3/504)، بآیین = دیندار (7/83)، باز ندارد = و ندارد، وادار
 نسازد، نگمارد (12/107)، باز گذاشتن = رها کردن (5/117)، بازراندن = بیان کردن
 (13/597)، برخاست = از میان رفت (11/318)، برخیزد = از میان رود (5/318)،
 برداشتن = بالا بردن (8/317)، بنماید = بتابد و نموده شود (12/724)، بویا = بودار
 (10/199)، بی آگهی = ناآگاهی (7/151)، بی اندام = کهنه و فرسوده (19/375)،
 بی خود = تباه، به درد نخور (12/293)، بی خودی = تباهی (13/293 و 17)،
 بی درنگ = ناپاینده (15/199)، بیرون آمدن = خروج کردن (14/94)، پاییدن = ادامه
 یافتن (18/118)، پرسش = تعزیت (11/706)، پروردگار = پرورنده، مربی
 (3/690)، پژوهندگان = خواستاران (10/55)، پیداکننده = پدیدآورنده (12/332)،
 پیوست = پیوسته، همواره (4/341)، تافته = نورانی (15/717)، تافته کردن = به
 خشم آوردن (20/33)، تنومند = دارای تن (5/463)، جز مردم = نامردم، غیر انسان
 (10/601)، جمله و پاره = کل و جزء (18/117)، چندی = برخی (7/156)،
 خداوند = دارای، صاحب (12/720)، دانشجو = دانشمند: «دانشجویان اختری آن را
 [= فلک را] بر دوازده بخش انگاشته و نهاده‌اند» (4/159)، درازدستی = بی‌پرهیزی
 (7/686)، در شمار نیاید = قابل مقایسه نیست (6/9)، دیگرگونه = گونه دیگر،
 گونه دوم (19/56)، راننده = برنده چیزی به سویی (19/350)، رستگاری = رهایی
 و خلاص (7/18)، رهبری کردن = دلالت کردن (18/506)، زیبا = زبینه، شایسته
 (6/3)، سرجمه = سرجمع (8/288 و 11)، سزا و ناسزا = مفید و مضر، موافق و
 ناموافق (15/91)، شکافته = مشتق (10/86)، شمع = موم (13/413)، فرهنگ =
 اخلاق (11/261)، کوب و کوفتگی = مصیبت و بلا (4/707 و 5)، گذشتن =
 درگذشتن = مردن (10/113)، گردش = حرکت دوری (14/71)، گردنده = ناپایدار
 (15/35)، گشودگان = آنان که زندانی نیستند (20/309)، گشوده = خالی (7/72)،

مستحیل = گداخته (13/708)، مشروح = گشاده (11/246)، مطبوعات = موجودات
 طبیعی (14/99، 13/308)، مقدر = دارای مقدار، محدود (11/88)، موازنه =
 مقایسه، برابر نهادن (6/284)، میانه = واسطه (15/124)، نامردم = حیوان (14/321)،
 نشان = ظاهر (8/39)، نگارنده = نقاش (5/332)، نیز = دیگر (18/305)، ویژه
 شدن = پاک شدن (4/117)، همه و پاره = کل و جزء. (20/381)

شکل کهن یا گویشی واژه‌ها

یکی از دگرگونی‌های زمانی و مکانی زبان، دگرگونی‌هایی است که در ساختار
 واجی برخی واژه‌ها روی می‌دهد و شکل گویشی و گفتاری آن‌ها را دگرگون
 می‌سازد. این دگرگونی‌های واجی نیز گاه در محور جانشینی روی می‌دهند یعنی
 یک واج جای واجی دیگر می‌نشیند، مانند نشستن «ل» به جای «ر» و دگرگون
 ساختن «دیوار» به «دیوال»؛ و گاه در محور هم‌نشینی، یعنی جابه‌جایی و پس و
 پیش شدن دو واج هم‌نشین، مانند جابه‌جایی دو واج «ف» و «ق» و دگرگون
 نمودن واژه «قفل» به «قلف». گاه نیز این دگرگونی‌ها از رهگذر حذف و کاهش
 واجی پیش می‌آید، مانند دگرگون شدن «اومید» به «امید». باری در نوشته‌های بابا
 افضل نیز نمونه‌هایی از این‌گونه کاربردهای کهن یا گویشی واژه‌ها دیده می‌شود.
 برای نمونه، واژه‌های کم‌شناخته و کم‌کاربرد «دوسد» و «دوسنده» در این عبارت:
 «گفت از برای دفع این سخن که: غذا به غذاکننده باز دوسد و در او بماند و
 نیست نشود، و زیت به آتش باز دوسد و در جسم آتش بنماند؛ پس غذا استحالت
 چیزی است با چیزی با وی دوسنده و باقی در او که بدان بیفزاید و ببالد». (3/410)
 گفتنی است که ریشه «دوسد» و «دوسنده»، «دوسیدن» است که بعدها با دگرگونی در
 هر دو محور جانشینی و هم‌نشینی، به گونه «چسپیدن» درآمده است. یعنی «د» آن
 «چ» و «و» آن «ب» شده و به گونه «چسپیدن» درآمده و سپس با جابه‌جایی «ب» و
 «س» چسپیدن شده است. این نیز گفتنی است که بابا در عبارت یادشده «دوسیدن» را
 به معنی پیوند خوردن و یکی شدن چیزی با چیزی به کار برده است.

گذر و نظری
 سبک‌شناختی در
 نوشته‌های بابا افضل
 کاشانی

نمونه دیگر، واژه بسیار کم کاربرد «درغوش» است در عبارت «هرگه از وی توانگری جویی درغوشی ات بیفزاید» (15/359) که به گونه‌های «درغوش» و «دریوش» نیز در گذشته و در برخی گویش‌ها کاربرد داشته و سپس‌ها به گونه «درویش» در آمده است.

اینک نمونه‌هایی دیگر از این گونه واژه‌ها در نوشته‌های بابا:

ازیرا= زیرا (6/274)، اسپ= اسب (5/378)، اندهمند= اندوهمند (14/359)،
 اومید= امید (8/150)، ایستیدگان= ایستادگان و پایداران (10/189)، بترین=
 بدترین (19/150)، بزبان= وزان (4/150)، بیران= ویران (19/362)، بیرانی=
 ویرانی (8/279)، پول= پل (6/118)، دشخوار= دشوار (12/364)، داند= تاند=
 تواند (12/55)، دوستار= دوست‌دار (1/699)، دؤم= دوم (13/505)، راستخیز=
 رستخیز (7/296)، زوان= زبان (7/310)، سیؤم= سوم (18/505)، فرشته= فرشته
 (20/506)، فیروز= پیروز (8/153)، غریبل= غربال (6/358)، فیله= پيله
 (12/725)، کژ= کج (7/310)، نبشتن= نوشتن (13/498)، نیسنده= نویسنده.
 (9/84 و 17/149)

ترکیب‌های زیبا

از چیزهای چشم‌گیر در نوشته‌های بابا ترکیب‌های زیبا و دل‌نشین بسیار و گاه کم‌شناخته و کم‌کاربرد است که از یک سو نوشته‌های او را استوار و زیبا ساخته و از دیگر سو توانا و رسا. ترکیب‌هایی که امروزه نیز می‌توانند سرمشق‌های کارسازی در واژه‌سازی باشند. برای نمونه، ترکیب زیبای «لهی نامه» به معنی قرآن در این عبارت: «مردم را دو روی است یکی روی جسمانی و گذرنده... که در الهی نامه می‌گوید: کل من علیها فان» (8/303)؛ و یا ترکیب زیبای «فرمان‌خدای» به معنی فرمانده در این نمونه: «و عقل نظری فرمان‌خدای عقل عملی است و عقل عملی فرمان‌ده بر نفس حیوانی» (9/23)؛ و یا ترکیب زیبای «شاید بودن» به معنی امکان در عبارت: «و معنی لفظ امکان شاید بودن است». (14/28)

این گونه ترکیب‌ها که بیشتر اسم مرکب یا صفت مرکب‌اند، به شیوه‌های گوناگون ساخته شده‌اند:

- گاه با اسم و صفت مانند:

اول حال (16/697)، بزرگ حسرت‌تر (9/384)، بسیار دعا (5/656)، خوارمایه (9/105)، تیزنفوذ (15/703)، درازآهنگ = طولانی (10/698)، درست‌صنعت (3/384)، درست‌مزاج (15/321)، دوم‌حال (17/697)، روزافزون (6/711)، سپیدلون (19/379)، ساده‌روی (10/421)، ستبرساق (8/176)، سردسیر (9/700)، سست‌بیخ (7/176)، سست‌نیرو (5/359)، سهوکار (14/384)، شتاب‌آهنگ (18/23)، قوی‌شاخ (8/176)، گرامی‌نهاد (8/697)، گردنده‌حال (14/308)، متفاوت‌تعدد (14/158)، محکم‌کنش (3/384)، مخالف‌کار (16/125)، مخالف‌گوهر (16/125)، مختلف‌مقدار (14/158)، نیکوگمان (14/36)، نیوشنده‌گوش (7/39)، یابنده‌هوش. (7/39)

- گاه با اسم و پسوند، مانند:

انجمن‌گاه (7/692)، اندوه‌گن (20/380)، اندوه‌مند (8/121)، اندیشناک (8/207)، بیخاور (8/176)، جنگ‌گاه (1/13)، دیده‌ور (8/366)، شوخگن (13/370)، غم‌گن (20/380)، هراس‌گین. (9/351)

- گاه با صفت مفعولی، مانند:

بازرستگان (7/37)، باززده شدن (5/371)، بیدارکرده (13/4)، بیم‌خوردگان (4/350)، بینش‌رسیدگان (12/259)، ترس‌زدگان (3/350)، خردکاسته (1/336)، ره‌دانسته (16/365)، زنگارخورده (7/358)، زنگارگرفته (15/359)، سرمازده (3/150)، فرا گذاشته = رها (1/316)، کوب‌خورده (5/421)، گردیده‌حال (7/411)، مرده‌دلان (13/270)، میان‌فروشده (2/421)، نوآمدگان (19/248)، نوخاستگان (11/398)، نیم‌رسیده. (4/8)

- گاه با دو اسم، مانند:

چهارپهلوی (2/219)، راه‌کرای (9/716)، سال‌گردش (5/314)، سبع‌خوی

(720)، سه‌پهلوی (14/629)، سه‌سو (1/219)، بهیمه‌طبع (720)، کم‌پیشی (10/176)، مال‌فزونی = ثروت‌اندوزی. (8/728)

این نیز گفتنی است که در این گونه ترکیب‌سازی‌ها برخی ساخت‌ها بسامد بیشتری دارند. برای نمونه ترکیب‌سازی با «جای» مانند:

آرام‌جای (9/37 و...)، پناه‌جای (15/121)، حلول‌جای (18/156)، عمل‌جای (3/18)، قرار‌جای (9/237)، کمین‌جای (1/13)، گریز‌جای (5/170)، میان‌جای = مرکز (15/169)، نزول‌جای (17/13)، هلاک‌جای. (10/355)

- یا با «کار» مانند:

آهن‌کار (4/36)، بناکار (4/36)، تباه‌کار (17/414)، تمام‌کار (17/414)، چوب‌کار (4/36)، ستیزه‌کار (15/34)، صواب‌کار (16/365)، غدرکار (19/360)، گزاف‌کار (17/726)، مخالف‌کار (16/125)، نوکاران. (11/259)

- یا با «گر» مانند:

اندیشه‌گر (9/207)، انگشتی‌گر (5/18)، خواهشگر (18/19)، کاری‌گر. (4/464)

صفت فاعلی مرکب مرخم

آنچه را دستوریان صفت فاعلی مرکب مرخم نامیده‌اند و خود گونه‌ای از واژگان مرکب است، در نوشته‌های بابا بسامدی چشم‌گیر دارد. این گونه صفت‌های فاعلی را از این روی مرکب مرخم نامیده‌اند که هرچند چنین می‌نماید که در روساخت از ترکیب اسم یا صفت یا ضمیر با بن مضارع فراهم آمده‌اند، در ژرف‌ساخت از ترکیب اسم یا... با صفت فاعلی مرخم فراهم آمده‌اند: صفت فاعلی که پسوند «ده» از پایان آن افتاده و روساختی همانند بن مضارع یافته است. (بنگرید به: صفت فاعلی مرکب مرخم، ص 62) در این گونه صفت‌ها بابا بیشتر از دو هسته «جوی» و «پذیر» بهره گرفته است. با «پذیر» مانند:

پندپذیر (15/706)، تباهی‌پذیر (19/40 و 20/108)، زوال‌پذیر (6/681)، سیاست‌پذیر (10/379)، عکس‌پذیر (10/533)، فرمان‌پذیر (15/379)، کارپذیر

(9/179)، کنش‌پذیر (10/42)، وجود‌پذیر. (18/224)

و با «جوی» مانند:

تباهی جوی (16/34)، دانش جوی (7/41)، راست‌جو (15/141)، زوال‌جوی (19/4)، غذاجوی (4/41)، فرهنگ‌جویان (13/36)، فضیلت‌جوی (5/710)، کارزارجوی (7/120)، گریزجوی (9/351)، مخاطره‌جوی. (6/734)

اینک نمونه‌هایی دیگر با هسته‌هایی دیگر:

آفت‌اندوز (8/44)، آگهی‌طلب (7/41)، بدساز = ناسازگار (13/685)، بقاشناس (17/723)، تیزگرد (18/159)، جسم‌نگار (16/718)، جهان‌سوز (5/741)، چهره‌گشای (8/692)، خاک‌نشینان (13/711)، دام‌شناس (9/338)، دانش‌آزمایان (259)، دانش‌پژوه (4/696)، دانش‌شناس (742)، دروغ‌زن (3/128)، دروغ‌نمای (11/337)، دشمن‌اندوز (16/34)، دعوی‌دار (11/121)، دست‌آویز (13/690)، دلاویز (11/695)، دیرگذر (3/380)، راست‌بین (15/703)، رنگ‌آمیز (14/711)، رنگ‌بین (14/711)، زودگذر (1/380)، شادی‌فزای (7/687)، صورت‌نمای (15/308)، طرب‌انگیز (11/695)، غرورده (1/336)، مددیاب (2/35)، ملالت‌افزای (12/370)، نیرویاب (9/123)، نیک‌خواه (5/711)، نیکویی‌شناس (2/83)، وحشت‌انگیز (11/695)، وجودبخش. (18/224)

اسم مصدر یایی

یکی از زیاترین و کارسازترین شیوه‌های واژه‌سازی، ساختن گونه‌ای اسم مصدر است با افزودن «ی» به پایان اسم یا صفت (اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، ص 86) شیوه‌ای که بابا افضل به فراوانی و بسامد بسیار بالا از آن بهره گرفته است و نمونه‌های بسیاری از چنین اسم مصدرهایی را در نوشته‌های خویش به کار برده است. نمونه‌هایی که برخی از آنها ساخته‌ی خود او می‌نمایند، چنان‌که برخی از آنها به‌ویژه برای امروزیان نو و ناآشنا می‌نمایند. اینک فهرست گونه‌ای از آنها:

استادکاری = مهارت (14/711)، اندیشه‌کاری (1/633)، بالغی (19/319)، بددلی = ترس (2/35)، بدکاری (20/126)، برابری = رو به روی هم بودن (12/160)، برابری

گذر و نظری
سبک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

و نه برابری = تساوی و عدم تساوی (17/591)، بهی (13/35)، بی آغازی (3/88)،
 بی اعتدالی (3/14)، بی انجامی (4/88)، بی پرهیزی (8/686)، بی راهی (8/316)،
 بی سامانی (13/606)، بی فرمانی (2/686)، بیهوده کاری (5/124 و 7)، پسندیدگی
 (11/697)، پیشی = اولیت و تقدم (10/290)، پیش آهنگی (6/297)، تازه دلی (6/98)،
 ترسندگی (20/219)، تفهی = بی مزگی (9/199)، تمامی = کامل بودن (19/30)، تیزی
 و تفهی (9/199)، تیزتکی (11/689)، جسمی = جسم بودن (7/213)، چرای
 (17/47)، چشندگی (19/377)، چونی (17/47)، چهارسویی = تربیع (5/12)،
 (15/605)، حق گزاری (3/693)، خالی = خالی بودن (9/154)، خنده ناک (6/197)،
 خواستاری (2/33)، خوب کاری (21/125)، خودکامی (9/297)، دانندگی (5/74)،
 درازدستی (7/686)، درختی = درخت بودن (6/196)، درزی = خیاطی (12/364)،
 دروغ زنی (3/131)، دلیلی = دلالت (3/506 و 15)، دویی (20/169)، رادی
 (20/219)، راستکاری = درستکاری و عدل (13/127)، رنجگی (18/719)، رنجیدگی
 (222)، روزبھی (18/694)، روشن کاری (10/398)، رویندگی = رشد و نمو
 (4/196)، زشت کاری (21/125)، زفتی (20/219)، ستبری (5/12)، شوخگنی
 (11/332)، طاعت داری (8/356)، طالب علمی (4/121)، طفلی (19/319)، عالمی =
 دانایی، عالم بودن (4/29)، فاعلی = کنندگی (2/79)، فروتری (14/28؛ 14/151 و
 19/152)، فروشدگی (4/421)، فصادی (19/152)، کارپذیری = انفعال (12/18)،
 کارسازی (1/379)، کارگزاری (11/107)، کارگری = فاعلیت (12/18)، کامگاری
 (11/316)، کجایی (9/205)، کردگی = مفعولی (8/42)، کم پیشی (10/176)،
 کم مایگی (13/692)، کنش پذیری (10/42)، کبی = زمان داری (10/487)، گذرندگی
 (4/633)، گزایندگی = آزاررسانی، نوازندگی (12/200)، گشادگی (9/154)،
 کنندگی (1/79 و 11/124)، گوهری = گوهر بودن (7/213)، ماندگی = خستگی
 (22/168)، محتالی (21/219)، مجموعی = مجموع بودن (17/153)، مردمی = مردم
 بودن (7/213)، مشغولی (2/302)، معقولی (12/79)، مقابلی (14/478)، مهی =
 سروری (18/694)، میرندگی (4/633)، ناباکی (2/35)، ناداشتی = تهیدستی

(17/464)، نایابندگی (18/150)، نخستی = اولیت (10/290)، نزاری (5/113)،
 شناسی = جهل و نادانی (6/284)، نشستگی (19/222)، نگوساری (3/310)،
 نیکوعاقبتی (4/363)، هم‌رنگی = هم‌سانی (13/125)، هنروری (13/694)، هواجویی
 (12/124)، یابندگی = درک و دریافت. (15/3 و 10/30)

اسم مصدر شینی = شی

اسم مصدر شینی یا اشی در نوشته‌های بابا بیشتر امروزی است یعنی فراهم آمده
 از بن مضارع + ش، و گونه‌های دیگر آن که با افزودن ش به اسم یا صفت
 ساخته می‌شوند و در نوشته‌های کسانی چون ابن سینا و ابوریحان چشم‌گیرند،
 بسیار کمیاب است و در فهرست‌گونه زیر تنها یک نمونه دارد: انجامش. اینک
 این فهرست‌گونه:

آرایش (9/401)، آزمایش (4/540)، آسایش (7/343)، آرایش (19/147)،
 آمیزش (19/89)، انگیزش (4/722)، انجامش (15/108)، بخشش و بخشایش
 (5/147)، بوش (7/249)، بوشن (5/171)، بینش (12/10)، تبش (11/25)،
 پرورش (5/343)، پژوهش (16/383)، پوشش (11/127)، جنبش (8/317)،
 خواهش (3/147)، کشش (9/691)، کنش (10/192)، گردش = تحول (14/306)،
 گشایش (18/309)، فروزش (11/125)، فزایش (2/410)، نازش (7/731)،
 نیایش. (3/147)

اسم مصدر مرخم

ساختن اسم مصدر با حذف نون مصدری (= مصدر مرخم) نیز در نوشته‌های بابا
 نمونه‌هایی دارد، مانند:

انداخت (10/279)، بایست (12/504)، بود (1/64)، بیرون‌شد (10/135)،
 خاست (5/165)، خفت (12/95)، خورد (12/95)، شنید (12/95)، کارکرد
 (18/33)، کرد (12/95)، گداز (1/358)، گشاد (17/309)، گفت (12/95)،
 مغلوب‌بود (8/94)، ناخواست (5/45)، نشناخت (3/263)، نگهداشت. (5/107)

گذر و نظری
 سبک‌شناختی در
 نوشته‌های بابا افضل
 کاشانی

صفت «ب» ای = «ب» صفت ساز

یکی از شیوه‌های واژه‌سازی، ساختن گونه‌ای صفت است با افزودن «ب» به آغاز اسم. «ب» ای که «ب» صفت‌ساز نام گرفته است از این رو که اسم را صفت می‌سازد. این شیوه که امروزه چندان زایا و پرکاربرد نیست، در نوشته‌های بابا کاربرد چشم‌گیر دارد و با آن نمونه‌های خوب و زیبایی ساخته شده است، نمونه‌هایی که می‌توانند سرمشق امروزیان نیز باشند. اینک آن نمونه‌ها:

بآیین = دیندار (7/83)، باحکام = استوار، محکم (11/696)، بانبوه = فراوان (3/695)، باندازه = دارای اندازه، محدود (4/40؛ 1/157 و 11/498)، باندروای = (4/296)، بجای = سزاوار (6/121)، بحقیقت = حقیقی (3/292 و 13/15)، بدرد = دردمند (14/335)، بدرست = درست (11/337)، بدروغ = دروغین (18/690)، براحت = آسوده (14/335)، بزیادت = بسیار (6/723)، بزیور = آراسته، مزین (9/695)، بسنگ = سنگین (17/695)، بشرح = مشروح (17/73)، بشکوه = شکوه مند (4/696)، بکمال = کامل (13/33)، بنظام = بسامان (1/107 و 14/185)، بنیرو = نیرومند (19/115؛ 16/39 و 3/695)، بیقین = مطمئن. (4/5 و 16/376)

ترکیب‌های عطفی

خواسته ما از ترکیب‌های عطفی دو یا چند واژه‌اند. خواه اسم یا صفت یا فعل یا... که با حرف عطفی در میان از پی هم بیایند. گونه ویژه‌ای از این ترکیب‌ها که ما آن‌ها را ترکیب عطفی - توضیحی می‌نامیم، در نوشته‌های بابا افضل بسامد بسیار بالایی دارند. و ترکیب عطفی - توضیحی یعنی از پی هم آمدن دو یا چند اسم یا صفت یا فعل که هم معنی و مترادف یا نزدیک به مترادف باشند. این گونه ترکیب‌ها اگر درست و بجا به کار روند، کارکردهایی بلاغی و هنری نیز دارند، هرچند شاید کسانی آن‌ها را حشو و زیاده‌گویی بشمارند. کارکردهای بلاغی آن‌ها نیز یکی این است که معنی سخن را تأکید و تقویت می‌کنند؛ دیگر اینکه موسیقی سخن را گوش‌نوازتر و دل‌پذیرتر می‌سازند و سوم اینکه بیشتر به‌ویژه آنجا که

یکی از آن‌ها ناشناخته‌تر است و دیگری شناخته‌تر، نقش روشنگری و توضیحی نیز دارند و ابهام واژه ناشناخته را از میان می‌برند.

بابا را به این شیوه چندان شیفتگی است که گاه چندین نمونه از آن‌ها را بیابی می‌آورد چنان‌که در این عبارت: «بیداران و هشیاران را فهم و درایت و بصیرت و هدایت در ترقی و زیادت باد». (13/46)

باری، این گونه ترکیب‌ها در سخن بابا افضل، بیشتر دو اسم‌اند و گاه دو صفت و کمتر دو فعل یا دو گروهه و ترکیب؛ چنان‌که گاه هردو عربی‌اند، گاه هردو فارسی، گاه یکی عربی و دیگری فارسی و گاه یکی فارسی و دیگری عربی. اینک فهرستی جدا جدا از این گونه ترکیب‌ها:

هر دو عربی:

تزکیه و تصفیه (17/689)، تسویه و اعتدال (9/687)، تفریق و تمییز (2/702)، جلیس و ندیم (5/660)، خطا و زلل (1/685)، سایس و مدبر (4/379)، شقاوت و ادبار (9/715)، شهوات و لذات (10/686)، صحت و سلامت (12/686)، صدق و صواب (1/686)، طلب و بحث (1/688)، عوض و بدل (7/102)، فلاح و زراعت (2/250)، لذت و شهوت (3/687)، محامد و مآثر (1/698)، محفوظ و محروس (9/692)، مداومت و ادمان (10/689)، مشروح و مفصل (14/710)، معایب و متالب (1/698)، مغایر و مباین (19/703)، مقاطع و مفاصل (19/703)، مقصد و مقصود (16/688)، مقصود و مطلوب (5/716)، منفصل و منقطع (13/706)، منهدم و مندرس (10/690)، مؤبد و مخلد (8/712)، هلاک و بوار (14/686)، یک منوال و یک نسق. (8/703)

هر دو فارسی:

آراسته و پیراسته (8/36)، آغاز و نخستی (20/290)، آگهی و یابندگی (14/14)، اندوخته و ذخیره (13/698)، اهرمنی و خودکامی (9/297)، بایستگی و ناچاری (15/489)، بندگی نمودن و فروتن شدن (5/379)، بند و پیوند (13/341)، پرستد و خدمتش کند (14/378)، پرورش و آرایش (12/601)، پرهیز و گریز (13/685)، پرهیزیدن و پاک شدن (11/332)، تباهی و ناپایندگی (13/99)، جدا و پیدا (7/5)،

جنیش و گردش (17/288)، درازدستی و بی پرهیزی (7/686)، زدوده و پالوده (9/36)، سخت و فسرده (14/708)، سخته و انداخته (17/288)، سروری و مهی (18/694)، شادی و تازه‌دلی (6/98)، شتاب و بی‌شکبی (9/103)، کشنده و کوشنده (15/34)، کوشش و روش (13/36)، کوشش و کشش (6/34)، گرفتاری و بند (1/309)، گریز و پرهیز (8/35)، مایه‌داری و توانگری (7/601)، هراس و ترس (13/101)، هراسان و بددل (9/101)، یافت و آگاهی. (3/316)

عربی و فارسی:

آلت و افزار (13/717)، اثر و پرتو (19/698)، ارادت و خواستاری (2/33) و 4/683، اصابت و رستگاری (8/379)، اولیت و پیشی (10/290)، اولیت و نخستی (10/290)، تدبیر و کارسازی (14/84)، ترتیب و آراستن (12/378)، تعطیل و بی‌کاری (8/316)، تفرق و پراکندگی (14/713)، تنها و جدا (10/384)، تهور و ناباکی (10/103)، ثابت و آرمنده (2/498)، ثابت و آرامنده (8/492)، ثابت و درنگی (8/504)، حجاب و پوشیدگی (5/42)، حلم و بردباری (16/100)، خیال و پندار (7/300)، دعا و آفرین (18/709)، ذبول و پژمردگی (9/682)، ذکا و زیرکی (9/103)، راحت و آسودگی (8/344)، سیاست و کارسازی (1/379)، شوق و خواستاری (14/14)، شوق و خواهش (4/98)، صفا و پالودگی (10/697)، صنعت و استادکاری (14/711)، ضال و گمراه (3/372)، طبعی و گوهری (7/78)، غلیظ و فسرده (11/708)، غیریت و جدایی (16/375)، فرعی و شاخی (12/71)، فروغ و شاخ‌ها (13/71)، قسمت و بخش (9/497)، قصد و آهنگ (8/601)، مبارکی و همایونی (13/84)، محتاجی و نیازمندی (6/602)، محیط و فرازآمده (11/4)، مستعد و آراسته (3/98)، مضاف و پیوسته (5/379)، معطل و بی‌کار (16/717)، مفارقت و جداشدن (6/262)، مقیمان و درنگیان (13/8)، نسق و هنجار (8/683)، نشو و پرورش (6/724)، نظام و نوا (10/98)، نفرت و بیزاری. (14/697)

فارسی و عربی

آرام و ثبات (6/344)، آرام و سکون (8/344)، آرزو و ارادت (18/370)، آرزو

و شهوات (3/682)، آرمنده و ثابت (21/497)، آموزد و الف گیرد (7/109)، انگیزش و طلب (4/723)، باریکی و مشکلی (16/722)، بالیدن و نشو (13/410)، بشولیده و متفرق (6/300)، به هم آمدن و مرکب شدن (18/89)، بی‌بهره و محروم (10/713)، پندپذیر و عبرت‌گیر (15/706)، پیشوا و امام (3/292)، تن و هیکل (4/702)، جدا و متمایز (3/6)، جنبش و حرکت (11/708)، خواری و مذلت (16/682)، خواهش و ارادت (3/32)، دور و منقطع (6/681)، دویی و بینونت (20/192)، دیریاب تر و عزیزتر (5/95)، شایستگی و امکان (15/489)، شیوه و طریقه (4/660)، عزم و آهنگ (6/714)، فرّ و نظر (14/236)، فرمان‌ده و مستولی (14/35)، کارگاه و عمل‌جای (3/18)، کنار و طرف (15/289)، کنار و نهایت (4/727)، گداخته و مستحیل (13/708)، گوهری و اصلی (1/682)، نداشت و مفلس (12/715)، یار و ممدّ (10/681)

هر دو فعل

بازبرند و بگسلند (4/42)، بپالای و صاف کن (11/724)، بچربد و بلندتر آید (14/143)، بخواه و بجوی (8/118)، برسند و سرآیند (7/210)، برسید و تمام شد (12/120)، بشنوید و هوش دارید (6/37)، بنگرید و براندیشید (11/39)، بیاراست و بطرازید (16/407)، طرازد و آراید. (16/719)

هر دو ترکیب

برادران دینی و یاران حقیقی (13/3)، جویندگان راه حکمت و پویندگان طریق سعادت (4/656)، خجسته‌حال و فرخنده‌فال (3/671)، دل عزیز و نفس شریف (5/0681)، غم دیرینه و سوز سینه، (11/681)، سالکان شایسته و مستعدان آراسته (10/691)، غایت همه غایات و متتهای همه نهایات (7/4)، فرستاده به راستی و انگیخته به درستی (5/322)، کرامت رستگاران و پایه گزیدگان (1/5)، گو نقصان و مغاک فرومایگی (10/5)، مصباح تاریکی‌ها و مصقل تیرگی‌ها (2/672)، مقامات صعب و عقبه‌های سخت (18/688)، نظر الهی و انوار نامتناهی (5/681)، هستی بی‌کران و بوشن بی‌پایان (4/477)، یاران گزیده و برادران پسندیده. (5/49)

ترکیب‌های تصویری تشبیهی

یکی از گونه‌های پر بسامد ترکیب در نوشته‌های بابا، ترکیب‌های تصویری و تشبیهی است. ترکیب‌هایی که هم کار پیام‌رسانی را آسان‌تر و آشکارتر کرده‌اند و هم سخن را رنگی از بدیع و بلاغت داده‌اند. نشانی از تخیل توانای فیلسوفی توانا نیز هستند. آوردن این گونه ترکیب‌ها را در اینجا که سخن از ترکیب‌سازی‌های باباست، شایسته‌تر دیدیم، هرچند می‌شد آن‌ها را در بخش بدیع و بلاغت نوشته‌های او بیاوریم. باری اینک فهرست‌گونه‌ای از این ترکیب‌ها:

آتش عزیمت (5/715)، آرامگاه امید (1/699)، آرامگاه یقین (20/236)، آسمان فکر (3/293)، آفت‌های هوای خودروی = آفت‌های خودروی هوا (2/298)، آینه‌جان (9/681)، ابلیس خیال (5/714)، ایوان سروری (18/694)، بار سیاست (12/379)، بار گران جسمیت (18/337)، تخم خودی (9/295)، ترازوی خرد (17/694)، ترازوی فکر و حفظ (19/278)، تکیه‌گاه صورت (2/697)، حجره تن (9/690)، چراغ بینایی (20/236)، چشمه خیر و راستی (8/379)، چشمه شر و جور (14/379)، چشمه معانی (8/694)، چمن روزبهی (18/694)، چوب و هیمه اعضا و جوارح (12/295)، حجره تن (9/690)، درخت دین (14/299)، درخت زندگی (16/694)، درخت هنر (4/695)، دریای پراکندگی (10/375)، دود و سواس (7/297)، دیوار وجود (9/690 و 16/696)، روز آگهی و بیداری (13/699)، روز کوشش (17/4)، زمین تن (8/297)، زمین دست و کاغذ (3/293)، زندان حرمان (5/693)، زنگار شبهت (9/681)، ساعت زوال (14/699)، سپیده دم پیری (9/682)، سپیده‌دم یافتن (13/699)، شاخ هوا (2/298)، شام جوانی (9/682)، شب طلب (13/699)، شب ناتوانی (17/4)، شجره بی‌خبری و کوری (13/379)، عشوه‌خانه گردون (11/752)، گلستان حقیقت (3/683)، گو امکان (12/8)، گو نقصان (9/5)، گیاه خودروی طبع و سواس (8/297)، مرکب فریفتگی (17/384)، مسند معنی (2/697)، مصطبه عمر (2/766)، مطیه گفتار (10/698)، مغاک فرومایگی (9/5)، نقاب پوشیدگی (8/692)، نور الهام (7/297)، نهال مردمی (12/694)

سطح نحوی

ترتیب اجزای جمله

می‌دانیم که در فارسی امروز ترتیب اجزای جمله بدین گونه است: فاعل، مفعول، متمم و قید، فعل. اما در نوشته‌های بابا افضل همچون دیگر نوشته‌های گذشتگان چه بسا این ترتیب به هم می‌خورد و به‌ویژه اجزای میانی چون متمم و قید و مفعول پس از فعل و در پایان جمله جای می‌گیرند. اینک نمونه‌هایی:

- آمدن متمم پس از فعل

گفتار صدق و سودمند را گزیده‌تر یافتم از سخن دروغ. (17/84)
مردم به خواسته بی‌نیاز گردد از کار کردن به جهد و مزد. (3/317)
همه معانی را نفس انسان بستاند از صورت‌ها به ادراک. (11/292)

- آمدن قید پس از فعل

گو از مرگ بگریز هرچه زودتر و بپرهیز هرچه سخت‌تر. (8/118)
روح فروغ و پرتو ذات است و ذات بی‌فروغ نشود هرگز. (15/723)
لقایی که... بر آن ایستادگی باید نمود دایم. (5/277)

- آمدن مفعول پس از فعل

اکنون به من نمود بینش و دانش من. (6/118)
و رساننده است بدان چه فرود اوست در رتبت، شرف و نور و حیات را. (4/335)

- آمدن مفعول پیش از فاعل

اولیا را خدای تعالی از اهرمنان جهان هم‌چنان منفعت رساند که از فرشتگان. (8/301)

- آمدن مسند پس از فعل

چون طلب حکمت است بهترین کارهای دنیا. (5/141)

- آمدن جواب پیش از شرط

پس این کار را باید بود اگر از سعد و نحس و تأثیر جهان می‌گریزی. (18/718)

- آمدن نهاد پس از فعل

در کتب نوشته‌اند علمای هیئت. (3/160)

چبست نهاد این مثل. (12/119)

... حرفت‌ها را بیشتر از این نسق یابند آموزندگان. (13/503)

- آمدن فعل در آغاز جمله

نباشد شاخ چیز الا از بیخش. (18/117)

برفروز دل‌های ما را به چراغ خود. (12/120)

مباش در بند کمیت و کیفیت چیزها. (14/333)

ای نفس منکوه دنیا را. (8/335)

- آمدن فعل در میان جمله

برای آن آمد نفس بدین جهان تا... (16/336)

- فصل عطف و معطوف

و از سخن مقصود نفع است و فایده. (8/85)

زندگی و آگاهی تن را غریب است و عارضی. (14/98)

و فلک بروج را فلک اقصی نیز گویند و فلک اطلس. (8/160)

ای برادران شما را از آفات هلاک‌کننده... خدای پاسدار باد و نگهدار. (2/4)

- فصل صفت و موصوف

دیگرگون آن است که آن چیز را اقسام بود و تو اقسام وی را برشمی تا

پرسنده از یادکردن آن اقسام آن حقیقت را دریابد که در همه اقسام یکسان بود.

(19/56)

و هر آن که کمالی را مستعد بود جز آن کمال را از وی نجوید که مستعدش

بود. (9/107)

- فصل بدل و مبدل منه یا عطف بیان و معطوف علیه

و اگر نه آنستی که همه چیزها در خرد موجود بودندی اصلی و فرعی، مردم

را ممکن نشدی به خرد هر چیز را یافتن. (14/100)

فصلنامه

کاشان‌شناخت

شماره هفتم و هشتم

پاییز و زمستان 88

- فصل پیشوند نفی

هر دانش دریافتی بود و نه هر دریافتی دانش بود. (15/588)
جوهر یا در این بود و مکان یا نه در این بود. (16/594)
هیچ کس نیست که نه مرگ او را زیان‌کار است. (6/118)
خاصیت‌های نهانی و معنوی نه چون خاصیت‌های حسی باشند. (1/95)
نه شما دانید که سرور روان حکمت است؟ (12/116)

فعل تمنایی و دعایی

امروزه فعل تمنایی و دعایی ساختاری ویژه ندارد و جمله‌های تمنایی و دعایی با مضارع التزامی ساخته می‌شوند، اما در گذشته ساختار ویژه‌ای نیز برای تمنا و دعا کاربرد داشته است: افزودن مصوت بلند «ا» پیش از واج پایانی مضارع. (تاریخ زبان فارسی، 333/2) اینک نمونه‌هایی از این‌گونه فعل‌های دعایی در نوشته‌های بابا افضل:
- باد: «شب طلبت آبستن سپیده‌دم یافتن باد» (13/699)؛
- دهاد: «نزدیکان و هم‌نشینان را از سخن‌های ناسودمند... نفرت و بیزاری دهاد» (14/697)؛
- رساناد: «خدای تعالی آن دوست را و این ضعیف را بدین مقام رساناد» (17/687)؛
- کناد: «... آفریدگار مایه‌انگیزش و کشش قبول و وصول راه حق کناد» (10/691)؛
- مباد: «مدد تأیید الهی از کار و اندیشه مخدومی منفصل و منقطع مباد» (13/706)؛
- مگرداناد: «... بر خواننده و نویسنده وبال و حجت مگرداناد». (11/691)

حذف پاره‌ای از اجزای جمله

- حذف فعل

هر جسم که کیفیات او بیشتر به ادراک حس نزدیک تر و هرچه بسیط‌تر از او دورتر. (9/157)

آفات شناختن و دانستن دور و طلب مستدام و آتش شوق فروزان. (18/149)
هم‌چنان‌که به جرم از وی خردتر به جنبش نیز از او کمتر. (20/159)
و از قوت‌های حیوانی مرتبه قوت غضبی بلندتر و پس شهوانی. (5/17)
- حذف «به» از فعل

باید که تو این معنی دانی و شناسی. (13/352)
چون اسپ سوار را برد هم اسپ و هم سوار بر خطر باشند. (19/378)
هرچیز که از فقد آن ترسد شروع در آن ننماید. (9/659)
تا بینند که مشغولی بدین جهان ثمره غفلت و نومیدی آرد. (2/302)

- حذف «را» مفعولی
اکنون به من نمود دانش و بینش من [را]. (6/118)
شاخ [را] گرفت و بیخ [را] فرو گذاشت. (21/117)
آن‌که بنمود تو را هرآن‌چه [را] در گوهر و طبع اوست او نیکوکار و نیک‌خواه
است به جای تو. (15/335)

برخی از دیگر ویژگی‌های دستوری
عبارت قیدی یا توصیفی به جای جمله
و طالع حیوانات و مردم آن پاره فلک بود از مشرق برآمده در حال تولد آن
چیز. (1/718)

به یقین آگه شدند که گوهر ایشان نه جسم است بلکه نفس است مدبر و
نگاه‌دارنده اجسام. (14/718)

دیگری گفت نام او اسقالن. (17/119)
درخواستند از من اندرزی خیرات هردو سرای در او مضمهر و سعادت هردو
کون در او مدرج. (14/3)

و جنبش و روش این اختران و افلاک هفت‌گانه مختلف یکی با دیگری.
(14/159)

فعل جمع با نهاد جمع بی جان

اوصاف نفس به حسب آثار و افعال بسیارش مختلف نمایند. (7/701)
همه آفاق که آسمان است و عناصر همه آیات و نشانها باشند موجود مطلق
را. (8/722)

چون خرد غالب شد آرزوهای تن و کام و مراد وی کم شوند و مغلوب
گردند. (1/728)

فعل مفرد با فاعل جمع بی جان

علوم دنیاوی باز به دو بخش بود. (4/269)

مفعول مطلق

موجودات را از روحانی و جسمانی... از یکدیگر جدا کرد جداکردنی روحانی
و عقلی. (1/30)

پس به جداکردن او چیزها را از همه چیزها جداست جدایی روحانی عقلی
حقیقی. (3/30)

جمله نفوس... جدا اند از اجسام جدایی عقلی. (5/622)

و وجود نفس نباتی روشن گشت وجودی عقلی، هم چنان که وجود جسم
روشن شد وجودی محسوس. (8/622)

ماضی به جای مضارع

مثل تو... مثل مرغی بود که قصد دامی کند تا دانه از وی برباید، خود دام مرغ
را بربود = برباید. (18/371)

چون کار فریبنده را ببیند و از فریب وی برگردد و حذر نماید رسته گشت از
عاقبت بد. (12/381)

چون تو ای نفس بدین معانی اقرار دهی پس بینایی ات جلا یافت و حجاب از
دیدهات برخواست. (8/383)

... و این همه که بر تو می رود به گمراهی و ناتمامی و کوری و نادانی تو
رفت = می رود. (19/359)

گذر و نظری
سبکشناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

هیچ کتاب نیست که به لقای خدا راهنمای تر است (= باشد) از این دو کتاب
یعنی جهان بزرگ و جهان مردم. (7/280)

ضمیر شخصی به جای ضمیر مشترک

آغاز هرچیز و او (= خود) بی‌آغاز، و انجام هرچیز و او (= خود) بی‌انجام. (2/3)
آیات و نشانه‌های ما (= خود) اندر آفاق و انفسشان بدیشان نماییم. (3/270)
گویایی مرا توانایی شمار نعمت‌های تو (= خود) ارزانی دار. (5/147)

ضمیر شخص به جای شیء

سپهر نه طبقه است بعضی از او (= آن) در میان بعضی. (1/159)
جان همه چیزی معنی وی (= آن) بود. (11/0292)
نخست‌ترین این افلاک و نزدیک‌ترین ایشان (= آن‌ها) به فلک ثوابت فلک
زحل ... است. (10/159)

هیچ چیز سود به چیزی ندارد و زیان به دیگری الا میان ایشان [= آن‌ها]
مخالفتی بود. (17/121)

صفت برتر به جای برترین

سپهر بر فاضل‌تر و شریف‌تر صورتی است و آن شکل کروی است. (2/158)
فروتر پایه از مراتب وجود، وجود امکانی است. (13/28)
سودمندتر چیزی که بدان غم خورند همت کسی است که غم چیزی باقی
می‌خورد. (5/120)
سزاوارتر خصمی که کارزارجوی آهنگ وی کند... غم‌های سینه وی است.
(7/120)

جابه‌جایی و قلب

و این چند خصلت را که یاد کردیم فراوان خصال (= خصال فراوان) دیگر در
تحت است. (5/103)

اندیشه نفس انسان با فروغ نور الهام تاریک دودی (= دود تاریکی) از وسواس
نیز دهد. (5/299)

و ارکان چهار (= چهار ارکان) را از آتش و هوا و آب و زمین ... (5/314) و
(1/279)

تکرار

... و آن شکل کروی است که مقدار ستبری اش و درازی اش و پهنایش از
همه سوی یکسان بود. (6/71)

هستی عناصر را به قوت معدنی همی ستاند و هستی معدنی را به قوت روینده
همی ستاند و هستی گوهر روینده را به قوت حیوانی و ادراکی همی ستاند.
(9/91)

هر آنچه که دانی که آسمان موجودی است و درخت و گیاه موجودی است و
جانور موجودی است و آدمی موجودی است و کوه و آب و خاک و آتش و باد
هم چنین هر یک موجودی است. (1/722)

فزون ترین ارواح به صفا و پاکی و لطافت ارواح مردم اند... پس روح اجساد
حیوانات دیگر، پس روح اجساد نباتی، پس طبیعت جسمانی ... (2/31)

فعل منفی با «به»

... چون بدان رسند از آن بنگذرند و بنگردند. (12/315)

به یقین شوند که گردش حال جسمانیان حال اصلی در حقیقت و اصل گوهر
بنگرداند. (18/320)

هر که به سلاح کارزار کرد و نفس را بپایید و بنسپرد خود را. (10/342)

کاربرد کهن برخی حروف و ادات

الا/الا اگر = مگر اینکه

هیچ چیز سود به چیزی ندارد و زیان به دیگری الا میان ایشان مخالفتی بود.
(17/121)

و بی نیازی نتواند یافت مردم الا خرد بر همه خصلت های وی غالب گردد.
(11/100)

گذر و نظری
سبکشناختی در
نوشته های بابا افضل
کاشانی



از درد آزمندی آسایش نبود الا اگر مداوای آن به عقل کرده شود. (13/372)

اگر / اگرچه = خواه

صفت جز کلی نباشد اگر موصوفش کلی بود و اگر جزئی. (4/209)

تن از تن بودن باز نماند اگرچه با جان بود و اگرچه بی جان. (12/604)

هر موجودی... اگر مرکب است و اگر بسیط و اگر حسی است و اگر خیالی. (6/5)

باز = به سوی

... و بداند که به چه کار آفریده شد و باز کجا خواهد شد. (14/264)

... گزیدگان و خردمندان به آیات عیان باز خدای رسند. (10/270)

چون خرد پوشیده و بی کار ماند نیکویی‌ها باز زشتی‌ها گردند. (13/103)

به = از

اندر آنکه به (= از) گفتن و به (= از) سخن چه خواهیم. (17/504)

به = وابسته به

چنانکه هستی‌اش (= زمان) به هستی جنبش بود نیستی‌اش به نیستی جنبش

بود. (16/307)

به زاینگونه

به موسی فرمود که دست اندر باطن کن تا به نه آیات بیرون آری. (5/274)

آنکه زمین را مسخر کرد تا هر تخم را که در وی باشد به میوه باز دهد و...

آنچه پوشیدن را شاید به جامه کند. (11/267)

و هم چنین هوا را مسخر وی کرد تا... در آن تصرف کند و به مایه سخن و

گفتار کند. (2/268)

دل دردمندت را درد به زیادت باد تا بو که به درمان رسی. (6/723)

... خورش‌ها که بیرون تن باشد... آن را به غذا نکند الا ذونفس. (10/411)

ماده‌ای بزرگ‌تر... به وی پیوندد و او را به دانا و شناسا کند. (5/339)

این مرکب که تو در این دریای طبیعت و عالم کون آن را به مسکن خود

کرده‌ای... (1/345)

تا= که

و بازجویید گوهر خود را تا چه موجودی است و از شمار کدام بخش است
از هستی‌ها. (1/7)

«را» زایدگونه یا فک اضافه

و چون استعداد کمال پادشاه را (= کمال پادشاه) به حقیقت رسد پادشاهی اش
حقیقت گردد. (12/99)

اگر حال و مرتبه نخستین او را (= نخستین او) اصلی بودی از آن رحلت
نکردی. (9/306)

پیداشدن احوال و اقسام دوگونه هنر است... که ویژه مردم را (= ویژه مردم)
است. (6/477)

زی= به

این نامه‌ای است از ما زی برادران... (2/159)

که= از

از تن جدا گشتن به آید روح را که با تن بودنش. (14/115)

آموزگار به نام دانش سزاوارتر بود که آموزنده. (8/123)

و نفس... نزدیکتر است به موجود مطلق که دیگر موجودات. (12/722)

... دانند که طیب بر حال ایشان واقف تر است که ایشان بر حال خود.

(9/686)

که= تا

هر آنچه به طرف کمال نزدیکتر که به طرف نقصان، آن را فضایل... خوانند و

آنچه به طرف نقصان نزدیکتر که به طرف کمال آن را رذایل... خوانند. (11/5)

بی خودی و غفلت به نیستی مانده تر است که به هستی. (18/147)

... به هلاک نزدیکتر بود که به مراد. (4/150)

و معانی سخنان این نامه را به نفس و گوهر داننده پیوندد درست تر و تمام تر

است که به جز داننده. (5/149)

گذر و نظری
سبک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

مر... را

هر دانسته معلول است مر داننده را و هر داننده علت است مر دانسته را.

(9/640)

درود فرستم مر سرور انبیا را. (11/3)

اختلاف صفات مر ذات را از ذات بودن بازنگسلد. (8/305)

بدان که عقل مر نفس را چون پدر است و طبع چون زن و مر نفس را دو

جهت هست که به هردو گراید. (3/355)

واو حالیه = در حالی که

آغاز هر چیز و او بی آغاز؛ و انجام هر چیز و او بی انجام. (2/3)

دور باد از شما... که... روی طلب سوی فنا آرید و آراسته بقایید. (15/4)

تن را مسخر افلاک و عناصر دیدند و طریق گریز نه و منفذ بیرون شد ناپیدا.

(10/718)

... چون کل نبود جزو نیز نبود و ما هستی اجزا را مسلم داشته ایم. (4/288)

گفت دنیا مرا فریب داد و دنیا او را نفریفت بلکه او خود را فریفت. (5/336)

«ی» شرط، تمنا و استمرار

و اگر نه چنین بودی هردو را نشایستی دانست. (1/102)

و اگر نه آنستی که همه چیزها در خرد موجود بودندی اصلی و فرعی، مردم

را ممکن نشدی به خرد هر چیز را یافتن. (14/100)

اگر نام فیلسوفی را همین فایده بودی که از نام نادانی برون برد اهل خرد را،

واجب بودی که در جستن آن بکوشیدمی تا توانستمی. (18/119)

کاش بدانمی تا چه خوش دلی بود بیرون افتاده را از وطن خود. (15/384)

هر پیغامبری فرستاده شدی دین پیغامبر گذشته را بگردانیدی و مردم را به

دینی دیگر خواندی. (6/318)

از این بود که انبیا علیهم السلام خلق را بر یاد مرگ انگیختندی و نهی

کردندی از فراموش کردن مرگ. (15/320)

فصلنامه

کاشان شناخت

شماره هفتم و هشتم

پاییز و زمستان 88

سطح بلاغی

حال و هوای نوشته‌های بابا افضل که بیشتر فلسفی - حکمی اند و گاه اخلاقی - عرفانی، به گونه‌ای نیست که جا و مجالی برای هنرنمایی و آرایه‌پردازی باشد. به‌ویژه که نویسنده نیز بیش از هرچیز در کار پیام‌رسانی است و هدایت و راهنمایی خوانندگان خویش. با این همه گاه‌گاه به‌ویژه در آغازها و انجامه‌های نوشته‌ها و به‌ویژه نامه‌ها، نمونه‌هایی از آرایه‌پردازی دیده می‌شود. هرچند آرایه‌ها و شگردهای هنری در نوشته‌های او بیش و پیش از آنکه ابزاری برای آرایش کلام باشند شیوه‌ای برای نمایش پیام‌اند. اینک بازنمایی برخی از آنها:

تشبیه

چشم‌گیرترین آرایه یا شگرد هنری در نوشته‌های بابا تشبیه است که هم در ساختار ترکیبی یعنی اضافه‌های تشبیهی و هم در ساختار غیر ترکیبی در نوشته‌های او فراوان دیده می‌شود؛ اما گفتنی است که بهره‌گیری بسیار و پربسامد بابا از تشبیه، پیش و بیش از هرچیز، ابزاری است برای آشکارسازی معنی و مقصود نه آرایه‌ای برای هنرنمایی و آرایش کلام. اینک نمونه‌هایی:

... پیغمبران... انگیخته شدند تا خلق را از این بی خودی و بی‌خبری برانگیزند و بازگشت ایشان مر ایشان را یاد دهند که باز کجاست چون مؤذنی که مردم را به بانگ نماز آگهی دهد از نماز... (1/264)

این نامه‌ها را که رسل به خلق رسانیده‌اند از خدای تعالی چون گنج‌نامه‌هاست که با آن به طلب گنج باید شتافت. (10/264)

به آیات باید نگریست تا بدانی و بشناسی و از الحاد و تعطیل بری شوی و چون بدانستی و بشناختی آیات و علامات را فرو باید گذاشت تا مشرک نباشی هم چون لوحی که از برای آموختن حکمت بنویسی و چون علم و حکمت یافتی بیاید سترد. (14/284)

نفس ساده بی‌شک و یقین چون کاغذی بود پاک که اگر به علم و حکمت نگاشته شود رازداری ملک را شاید. (5/316)

گذر و نظری
سبک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

ای نفس، پند گرفتن و پرهیزگاری افروختن (= صیقل زدن) نفوس است از زنگار. (15/357)

... پس وجود وی (= وجود مطلق) را به به برهان جستن، فروغ و تابش آفتاب جستن بود به چراغ. (9/38)

اکنون و وقت کنار و طرف زمان بود هم چنان که نقطه کناره و طرف خط بود. (15/289)

و حواس پنج‌گانه چون گماشتگانی باشند که خیرها را بیارند. (20/272)

هم‌پاغازی زنجیره‌ای

آنچه «هم‌پاغازی زنجیره‌ای» نام گرفته (ر.ک: هنر سخن‌آرایی) و مقصود از آن چند جمله یا عبارت پیایی است که واژه پایانی هر عبارت پیشین با واژه آغازین هر عبارت پسین یکی باشد، نیز از شگردها و آرایه‌هایی است که در نوشته‌های بابا چشمگیر است. اینک نمونه‌هایی:

عالم درختی است که بار و ثمره او مردم است و مردم درختی است که بار و ثمره وی نفس است و نفس درختی است که ثمره وی خرد است و خرد درختی است که ثمره او لقای خدای است. (4/315 و 4/662)

چون نمودن دیدن شد و دیدن دانش و دانش یقین... (16/83)

عقل مبدأ نفس باشد و نفس مبدأ گوهر مادی و گوهر مادی مایه جسم و جسم مایه عناصر و عناصر مایه اجسام مرکب و جسم مرکب مایه جسم روینده و جسم روینده مایه جسم زنده و جسم زنده مایه جسم یابنده و گوینده. (10/29)

فکر آنچه آورد به حفظ دهد و حفظ به نطق و نطق به کتاب؛ به خلاف کار حواس که سمع آنچه یابد به بصر نهد و بصر آنچه آورد به شم نهد و آنچه شم آورد به ذوق نهد و آنچه ذوق آورد به لمس نهد. (16/272)

کمال عالم به تولید و تفریع است و کمال قوت تولید و تفریع به ترکیب بسایط و کمال ترکیب و جمع بسایط به استحالت و تغییر و کمال استحالت و

تغییر به حرکت فزایش و کمال حرکت فزایش به حیات و حس و کمال حیات و
حس به قوت ادراک و تعقل و کمال قوت ادراک و تعقل به فعل ادراک و تعقل و
کمال فعل تعقل و دانش به اتحاد عاقل و عقل و معقول. (9/51)

عناصر مایه اجسام مرکب شدند و مرکب مایه اجسام روینده و اجسام روینده
مایه جسم حی. (17/77)

ترکیب از برای اعتدال طبایع متضاد و ناسازگار بود و اعتدال طباع از برای
شایستگی قبول قوت نفسانی روحانی بود و شایستگی قبول قوت نفسانی از برای
دانش و خرد باید و دانش و خرد از برای وجود مطلق باید و وجود مطلق عام
هویت و ذات را بود. (1/75)

پی‌آوری

پی‌آوری یعنی از پی هم آوردن چشمگیر چند اسم (= سیاقه الاعداد) یا صفت
(= تنسیق الصفات) یا فعل یا... (ر.ک: هنر سخن‌آرایی، ص 132-140) نیز از
شگردهایی است که در نوشته‌های بابا بسامد بسیار دارد. اینک نمونه‌هایی:

صبح و مساء مجلس عالی صاحبی، صدری، کبیری، عالمی، مؤیدی، معظمی،
تاج الوزرایی، صدر الصدوری، ملجأ الاکابر و الاماتلی، مجد الدولة و الدینی،
ظهير الاسلام و المسلمینی، الطاف ازلی و سعادت ابدی را انجمن‌گاه و آرام‌جای
باد. (4/692)

تدبیر و اصلاح نفس حیوانی که انسان راست در گفتن و کردن و سکون و
حرکت و دیدن و شنیدن و جنبیدن و بوییدن و بسودن... (1/96)

... و آن هستی عام است مر همه هستی‌ها را که نه یک و نه بسیار و نه کم و
نه بیش و نه کمال و نه نقصان و نه طبع و نه اختیار و نه پاینده و نه گذرنده ازو
هیچ برون نیست. (9/4)

این چیزها را که از اسباب و علامات اقبال و نیک‌بختی همی‌پندارند از سلاح و
سپاه و چارپا و زر و سیم و گوهر و آلات و سرا و پاگاه و باغ و قصور... (10/109)

گذر و نظری
سبک‌شناختی در
نوشته‌های بابا افضل
کاشانی

سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خرد یافته شود ادب و فرهنگ خوانند چون خورد و خفت و دید و شنید و گفت و کرد خردمند. (11/95)

پی‌آوری جفتی

و این نامه همایون را به هشیاری و بیداری درنگرید و بخوانید جمله جمله و فن فن و فصل فصل. (1/148)

... آینه‌ای گشت که هستی‌های عالم اصلی و فرعی، گوهر و جز گوهر، آرمیده و جنبنده، زنده و مرده، گویا و ناگویا، در وی به نمود و دیده آمد. (12/83)

یا چنان بود که یک‌یک لفظ را جدا جدا از بهر یک‌یک معنی نهند. (2/505)

سجع و ترصیع

ای نوبهار چمن روزبهی و شمسۀ ایوان سروری و مهی. (18/694)

جناس

... اندیشه‌گران را روشنی و راستی از آن زاید و فراید. (16/3)
و هیچ کس به آهستگی و حزم در عزم به کار آوردن نیازمندتر از فیلسوف نیست. (18/120)

... بر آن چشمه مقام گرفت و درو مقیم شد. (20/698)
درنگ ما در این عالم و مقام ما در این مقام اصلی نیست. (16/681)
و چگونگی بیان این به شرح و شرط کرده‌اند و داده‌اند. (17/654)

مقابله

آغاز هر چیز و او بی‌آغاز، و انجام هر چیز و او بی‌انجام؛ آشکار و برونی که زبرش برونی نیست و پنهان و درونی که فرودش درونی نه. (2/3)

تضاد

او را پرستند پرستندگان بی‌راه و بر راه و نماز برندش نمازبرندگان آگاه و
نی‌آگاه. (4/3)

عکس

... معنی دل گردد و دل معنی. (7/715)

لف و نشر

این پیغام‌ها همه اشارات است ... به علامات آفاق و انفس که اندر ظاهر و
باطن جهان نگاشته است. (12/264)

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت آشکار می‌شود که بابا افضل کاشانی نه تنها حکیمی بزرگ و
شاعری توانا که نویسنده‌ای چیره‌دست نیز هست که در روزگاری که هم‌نثر
فارسی به آسیب تصنع و تکلف دچار شده بود و هم دانشمندان کمتر به
فارسی‌نویسی روی خوش نشان می‌دادند، نوشته‌های خویش را به فارسی نوشت،
آن هم به فارسی شیوا و رسایی که هنوز نیز خوانندگان آشنا کمتر در خواندن آن
دچار دشواری می‌شوند، و از این راه به زبان فارسی به‌ویژه فارسی علمی و
فلسفی بهره بسیار رساند.



منابع

- اسم و صفت مرکب در زبان فارسی؛ علاءالدین طباطبایی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1382.
- تاریخ ادبیات در ایران؛ ذبیح‌الله صفا، ج 2، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1355.
- تاریخ زبان فارسی؛ پرویز خانلری، ج 2، نشر نو، تهران، 1366.
- سبک‌شناسی؛ محمدتقی بهار، ج 6، امیرکبیر، تهران، 1370.
- «صفت فاعلی مرکب مرخم»؛ علاءالدین طباطبایی، نامه فرهنگستان، شماره 22، 1382.
- مجموعه مقالات جلد دوم؛ محمد معین، انتشارات معین، تهران، 1367.
- مصنفات بابا افضل؛ به کوشش مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، خوارزمی، تهران، 1366.
- مقدمه رباعیات بابا افضل‌الدین کاشانی؛ سعید نفیسی، ج 2، انتشارات فارابی، تهران، 1363.
- واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی؛ مه‌ری باقری، انتشارات قطره، تهران، 1380.
- «واژه‌های فریبکار»؛ احمد سمیعی، نامه فرهنگستان، شماره 11، پاییز 1376.
- هنر سخن‌آرایی؛ سید محمد راستگو، انتشارات سمت، تهران، 1382.